

خاتمی، سمبل فریب و ریا

مجموعه مقالاتی از

اشرف دهقانی

چریکهای فدایی خلق ایران

خوانندگان گرامی!

آنچه که در پیش روی دارید مجموعه مقالاتی در نقد و بررسی انتخابات ۲ خرداد و مواضع بخشی از اپوزیسیون، به قلم رفیق اشرف دهقانی است که در تاریخهای مختلف در نشریه "پیام فدایی"، ارگان چریکهای فدایی خلق ایران به چاپ رسیده و اکنون به صورت یک مجموعه در اختیار شما قرار می‌گیرد.

فهرست مقالات:

"خاتمی با رای توده‌ها رئیس‌جمهور نشد!"، نقدی به نظرات "راه کارگر"

مرگ بر خاتمی!

نگاهی به مواضع اپوزیسیون در مسئله "انتخابات"

خاتمی با رای توده‌ها رئیس‌جمهور نشد!

نقدی به نظرات "راه کارگر"

بر زمینه جنجال بزرگی که در رابطه با "انتخابات" اخیر ریاست جمهوری در ایران به وجود آمد، چگونگی برخورد به این "انتخابات" و تجزیه و تحلیل رویدادهای مربوط به آن به محکی تبدیل شده است که با آن می‌توان یکبار دیگر ماهیت واقعی بسیاری از مدعیان چپ و طرفداری از طبقه کارگر را سنجید.

"راه کارگر" به‌مثابه یک جریان سیاسی در منتهای راست طیف چپ، از جمله این مدعیان می‌باشد. این جریان در ارگان سیاسی شماره ۱۴۵ خود در مورد "انتخابات" اخیر دو مطلب نوشته که گلچینی از مواضعی هستند که هم در بین نیروهای راست و هم در میان اغلب جریان‌ها به اصطلاح چپ مطرح می‌باشند. آنچه در زیر می‌آید نقدی است بر این دو نوشته. در مطلب اول، در اعلامیه خطاب به "مردم ایران! زحمتکشان، زنان، جوانان!" "راه کارگر" با قبول ادعای رژیم که گویا ۲۹ میلیون نفر از مردم ایران در انتخابات اخیر ریاست جمهوری شرکت کرده‌اند، آنرا اعتراضی می‌داند که "از طریق دادن رای به یکی دیگر از هواداران ولایت فقیه بیان شده است". "نه"ی با شکوهی به کاندیدای ولایت فقیه" و جار می‌زند که این "تودهنی محکمی بود به تمام نظام ولایت فقیه". بنابراین خلاصه حرف "راه کارگر" این است که مردم ایران از طریق دادن رای به یکی دیگر از هواداران ولایت فقیه به تمامی نظام ولایت فقیه تودهنی محکمی زدند. در این

رابطه به سادگی به "راه کارگر" باید گفت این که بیشتر به شوخی شباهت دارد! اگر قبول می‌کنید که خاتمی رشته‌ای جدابافته از تمامی نظام ولایت فقیه نیست، پس چطور رای دادن به او، یعنی به قول خود شما "به یکی دیگر از هواداران ولایت فقیه"، را تودهنی به کل نظام تلقی می‌کنید؟! وانگهی مگر مردم ایران تاکنون به کاندیداهای ولایت فقیه "بله" می‌گفتند که این بار "نه" گفته‌اند؟! حتی اگر تنها برخورد مردم با به‌اصطلاح انتخابات رژیم را ملاک قرار دهیم (یعنی همه مبارزات و اعتراضات دلاورانه آنان از ترکمن صحرا و کردستان گرفته تا مشهد و اسلام‌شهر که در طی آنها به باشکوه‌ترین وجهی در مقابل رژیم ایستاده و به نفی کلیت نظام پرداختند را نادیده بگیریم) خواهیم دید که توده‌ها همواره با عدم شرکت در آن "انتخابات" و با ابراز قاطع عدم اعتماد خود به رژیم هم "نه" بسیار با شکوهی (بسیار باشکوه‌تر از آنکه در تصور "راه کارگر" می‌گنجد) به همه گردانندگان جمهوری اسلامی متعلق به هر جناحی که باشند داده‌اند و هم هر بار با بی‌اعتنایی به نمایش انتخاباتی رژیم، تودهنی سفت و محکمی نیز به کلیت "نظام ولایت فقیه" زده‌اند. حال چرا "راه کارگر" این عمل شکوهمند توده‌ها را ارجی نمی‌نهد و رفتن عده‌ای از مردم (نه آن حدی در ارقام خودساخته ادعا می‌شود) به پای صندوق‌های رای را "نه" باشکوه نامیده و آن را مورد تمجید و ستایش قرار می‌دهد، موضوعی است که "راه کارگر" خود باید توضیح دهد.

در مورد تعداد کسانی که در "انتخابات" شرکت کردند، اکثریت قریب به اتفاق نیروهای اپوزیسیون از سلطنت طلب و توده‌ای و اکثریتی گرفته تا به‌اصطلاح نیروهای چپ، بی‌چون‌وچرا رقمی که وزارت کشور رژیم در این زمینه اعلام کرد را ملاک برخورد خود قرار می‌دهند. "راه کارگر" نیز با پذیرش بی‌چون‌وچرای آن ارقام دروغین در صدد توضیح چرایی و چگونگی این باصطلاح شرکت گسترده پرداخته و می‌نویسد: "اکثریت مردم به صورت هدفمند و به قصد معینی در انتخابات شرکت کردند. آشکارا علیه جناح حاکم یعنی خامنه‌ای، روحانیت و بازار... آنها ترجیح دادند در شرایطی که هنوز آمادگی اقدام مستقل برای مقابله با کل رژیم را ندارند، با سنگ گرفتن در پشت جناح دیگر و با سپر بلا قرار دادن آن، به مقابله با پیشروی جناح دیگر بپردازند."

ما فعلاً به مضمون راست این اظهارنظرها نمی‌پردازیم که توده‌ها را به بازی در نمایش انتخاباتی رژیم تشویق می‌کند و با کشیدن خط بطلان به تجربه گرانقدر مردم در رابطه با نمایشات انتخاباتی جمهوری اسلامی (که همواره با عبارت "سگ زرد برادر شغال است" به نفی همه دست‌اندرکاران رژیم پرداخته‌اند) این توهم را دامن می‌زند که گویا با رای دادن و پشتیبانی از یک جناح حکومتی می‌توان اوضاع را بهبود بخشیده و حتی از حقوق مردم را تضمین نمود.

این واقعیتی است که در "انتخابات" اخیر علاوه بر کسانی که معمولاً بنابه الزامات تحمیلی دیکتاتوری حاکم (مثلاً ضرورت مهر انتخاباتی خوردن شناسنامه‌ها) به پای صندوق‌های رای می‌روند با توجه به جو هیاهویی که برای بازارگرایی انتخابات براف افزاده بود، عده‌ای نیز شرکت نمودند که علیرغم تمام تبلیغات موجود که ظاهراً از آنها می‌خواست رای خود را به نفع ناطق نوری در صندوقها بیاندازند، به خاتمی رای دادند. بسیاری از اینان به دلیل عدم‌اعتماد خود به رژیم به نتیجه انتخابات مشکوک بودند. ولی کسانی هم بودند که پذیرفته بودند که رای‌شان در این به‌اصطلاح انتخابات موثر است و منجر به روی کار آمدن کسی خواهد شد که گویا خواهان اندک اصلاحاتی در جامعه می‌باشد. در هر حال آنچه روشن است این است که عده‌ای (به هر دلیلی) در "انتخابات" اخیر شرکت کرده و به خاتمی رای دادند.

ببینیم که برخورد یک نیروی سیاسی مدعی دفاع از طبقه کارگر در رابطه با این عملکرد "مردم" (۱) چه می‌تواند باشد. مسلم است که برای چنین نیرویی معیار درستی و نادرستی یک عمل یا حرکت الزاماً آن چیزی نیست که مردم انجام داده‌اند بلکه از خود باید از خلال تحلیل دقیق و مشخص شرایط و اوضاع و احوال حکم به صحت و سقم آن بدهد. به‌عبارت دیگر هیچ عملکردی به صرف اینکه از طرف توده‌ها، خلق، مردم صورت گرفته است به‌خودی خود نمی‌تواند عملکرد درستی باشد. توده‌ها نیز ممکن است دچار اشتباه شوند. (۲)

حال برخورد "راه کارگر" را در این زمینه مورد توجه قرار دهیم. "راه کارگر" که پیش از "انتخابات" با دلایل ظاهراً محکم از قلابی بودن آن انتخابات صحبت می‌کرد و شعار تحریم انتخابات را سر داده و "قاطعانه" از مردم می‌خواست که در آن شرکت نکنند، پس از شنیدن ادعاهای پر هیاهوی رژیم مبنی بر شرکت ۲۹ میلیون نفر در انتخابات و رله "پرهیجان" این خبر توسط مبلغین امپریالیسم و رسانه‌های غربی، بدون اینکه خم به ابرو آورد که پیشتر چه گفته بود و بر مبنای کدام تحلیل شعار تحریم انتخابات را داده بود هیجان زده نه فقط شرکت در آن "انتخابات" را مورد تأیید قرار داد بلکه به تملق‌گویی از شرکت‌کنندگان (به‌واقع چیزی بیشتر از دنباله‌روی) پرداخته و شغف و خوشحالی خود را از شرکت "مردم" در انتخابات بیان نمود. "راه کارگر" نوشت: "ما می‌خواستیم شما با تحریم انتخابات اعتراض و عدم‌اعتمادتان را به رژیم حاکم بیان کنید. شما با شرکت بی‌سابقه‌اتان در انتخابات همین کار را با چنان صراحتی انجام داده‌اید که احتمالاً در کمترین تحریمی امکان‌پذیر بود" و به این ترتیب نشان داد گله‌مند نیست که چرا به شعار تحریم او توجه نشده است. رای دهندگان کار "خیری" انجام داده‌اند و "راه کارگر" نیز به آنها می‌گوید چه باک! "در کار خیر حاجت به استخاره نیست". در بررسی خود این جملات می‌بینیم که "راه کارگر" از خلال آنها درصد توجیه و ماست‌مالی کردن موضع قبلی خود در رابطه با "انتخابات" اخیر برآمده است و اینطور جلوه داده شده که گویا هم کسانی که در انتخابات اخیر شرکت کردند و هم آنهایی که کمافی‌السابق آنها تحریم نمودند، هر دو یک عمل را انجام داده‌اند: اعتراض و ابراز عدم اعتماد خود به رژیم.

با توجه به گستردگی طیف رای‌دهندگان به خاتمی در درجه اول باید گفت که عملکرد همه این طیف را نمی‌توان در مقوله "اعتراض و ابراز عدم‌اعتماد خود به رژیم" جمع نمود. صرفنظر از قشری از طبقه سرمایه‌دار که خاتمی بیانگر خواسته‌های آنها بود و هم از این رو آنان آگاهانه به او رای دادند، در میان مردم کسانی به قصد اعتراض به سیاستهای

جناح حاکم و طرد ناطق نوری رای خود را به صندوقها انداختند. کسانی تصور می‌کردند که در آن "انتخابات" حق انتخاب بین بد و بدتر را دارا می‌باشند. در نتیجه به قصد انتخاب "بد" در آن شرکت کردند. کسانی به خاتمی توهم داشتند و کسانی هم بودند که چون به دلایلی خارج از خواست و اراده خود در انتخابات شرکت کرده بودند در فضای تبلیغاتی (۲) موجود رای خود را به خاتمی دادند. در هر حال یک موضوع در میان بخش بزرگی از رای‌دهندگان به خاتمی روشن بود و آن اینکه علیرغم شرکتشان در "انتخابات" هنوز نسبت به این امر که آیا رای آنها به‌واقع به حساب خواهد آمد یا نه بدبین و بی‌اعتماد بودند. به عبارت دیگر اگر چه تبلیغات و بازارگرایی برای انتخابات موجود توانسته بود آنها را به "صحنه" بکشاند ولی آنها در عین حال بی‌اعتمادی خود به رژیم را نیز ابراز می‌داشتند. از میان این طیف گسترده این واقعیتی است که به هر حال طیفی در ضدیت و مخالفت با سیاستها و عملکردهای جناح حاکم می‌خواستند با رای خود باعث انتخاب کسی به مقام ریاست جمهوری گردند که اگرچه خود شناخت چندانی از او نداشتند ولی می‌شنیدند که گویا دارای برنامه‌های متفاوت‌تر از جناح حاکم می‌باشد. این تفکر و عملکرد است که "راه کارگر" به دنباله‌روی از پرداخته و آنرا امر "خیری" می‌نامد. که گویا حتی بر تحریم هم رجحان داشته است. بنابراین بنایی که بلافاصله پس از انتخابات در ذهن "راه کارگر" ساخته شد (با توجه به اینکه در رابطه با نتیجه "انتخابات" و شرکت عده‌ای از "مردم" در آن که تبلیغات امپریالیستی آگران‌دیسمن شده بود، احساس می‌کرد حساسی غافلگیر شده است) این بود که خاتمی گویا حقیقتاً با رای مردم به پست ریاست جمهوری رسید و به قول "راه کارگر" ورود مردم به صحنه "انتخابات" این امر را سبب گردید. با چنین فرض و تصویری، ظاهراً منطقی(!) است که "راه کارگر" از عمل "خیر" صحبت کند و با لحن توجیه آمیز بگوید، مردم آمادگی اقدام مستقل برای مقابله با کل رژیم را ندارند!

ولی آیا واقعاً رای کسانی که در "انتخابات" اخیر شرکت کردند در نتیجه این "انتخابات" تاثیر داشته است؟ آیا خاتمی واقعاً بنابه رای مردم بر سر کار آمد؟ یا هر به "اصطلاح تحلیل و یا تصویری که به این سوالات پاسخ مثبت داده شود یک واقعیت انکارناپذیر در رژیم جمهوری اسلامی مورد انکار و بی‌توجهی قرار گرفته است و آن اینکه در ایران تحت سیطره رژیم جمهوری اسلامی برای اینکه این یا آن نماینده بورژوازی به پست حکومتی برگزیده شود میزان رای مردم نیست. به‌واقع هیچ آخوندی، هیچ بوروکراتی هیچیک از جناحهای حکومتی، هیچیک از سردمداران و گردانندگان رژیم برای اشغال مقامی در حکومت ارزشی برای رای مردم قابل نیستند و احتیاجی نیز به آن ندارند. اگر در دمکراسی‌های بورژوازی هر از چند سال یکبار به مردم امکان داده می‌شود که نمایندگانی از میان طبقه ستمگر انتخاب کنند و به قول مارکس تصمیم گرفته می‌شود که کدامیک از اعضای طبقه حاکمه به عنوان نماینده مردم آنها را سرکوب و لگدمال نماید، در جامعه فعلی ایران در نظامی که دیکتاتوری جزء لاینفک آن می‌باشد، حتی همین حد از دمکراسی نیز وجود ندارد و این مردم نیستند که تعیین می‌کنند کدامیک از مرتجعین و مزدوران طبقه حاکم باید زمام امور را به‌دست گیرد. اینها واقعیاتی هستند که مضحکه انتخاباتی اخیر هرچند هم که در ذهن "راه کارگر" "زمین لرزه" البته از نوع اجتماعی‌اش حساب آید قادر به تغییر آنها نبوده و نمیتوانسته است باشد.

واقعیت این است که خاتمی را توده‌ها انتخاب نکردند. نه آن رقمی که در رابطه با شرکت مردم در "انتخابات" اخیر ارائه می‌شود رقم درستی است و نه دلیل یا دلایل عینی و درستی موبد آند که این بار در اثر معجزه یا زمین لرزه‌ای سیستم انتخاباتی در ایران تغییر یافته و حاکمین مرتجع جمهوری اسلامی توده‌های مردم را انتخاب کننده خود قرار داده‌اند. حتی اگر از استثناء بر قاعده هم صحبت شود باز کسی نمی‌تواند نشان دهد که چرا این بار مثلاً جناح حاکم چه در قیل و چه در جریان انتخابات دست به حرکتی برای خنثی کردن به اصطلاح خواست توده‌ها (منظور کسانی که به نفع خاتمی رای دادند) نزد و طلسم و مات شده منتظر نشست که ببینند مردم به چه کسی رای می‌دهند تا از آن تبعیت کنند!! برعکس با پس زدن ظواهر امر همه شواهد بیانگر آند که "انتخابات" ریاست جمهوری اخیر ماهیتاً و در اساس هیچ فرقی با دیگر مضحکه‌های انتخاباتی رژیم نداشت تنها این بار در جهت فریب و تحمیق توده‌ها و تأمین سودجویی‌های دیگر شدیدتر و پرحرارتر از همیشه سعی شده بود آن به اصطلاح انتخابات را به مثابه انتخاباتی دمکراتیک در حد انتخابات در کشورهای غربی جلوه دهند. به این دلیل هم بود که دست‌اندرکاران برای کشاندن مردم به صحنه این "انتخابات" تا آنجا که می‌توانستند نیرو و انرژی مصرف نمودند. بر اساس این واقعیات انتخابات ریاست جمهوری اخیر نیز می‌بایست مورد تحریم قرار گیرد.

اما برای "راه کارگر" مسئله از این فرار نیست! در اعلامیه خطاب به "مردم و زحمتکشان، زنان و جوانان" با لحن بسیار تملق‌آمیزی نسبت به کسانی که در "انتخابات" شرکت کرده و به خاتمی رای داده‌اند می‌نویسند: "این حرکت عظیم شما انقلاب بهمین را بیاد می‌آورد". در مقاله "انتخابات: لرزه بر اندام ولایت فقیه" هم معلوم می‌شود که از نظر "راه کارگر" حادثه انتخابات اخیر (به دلیل شرکت مردم در آن) از نوع آن زمین‌لرزه‌هایی بوده که "کاخها و حاکمیت طبقه سیاسی حاکم را دستخوش تکانهای بزرگ کرده و می‌کند"

چه به‌به و چه‌چه گویائی! عظمت کار کسانی که نام خاتمی را روی ورقه‌های رای نوشته و در صندوقها انداختند، "راه کارگر" را به یاد توده‌های انقلابی که قیام خونین ۲۲-۲۱ بهمین را انجام دادند انداخته است. بله گویا فرق چندانی نیست هدف در یکی از آنها نابودی کل نظام سرمایه‌داری وابسته در ایران بود که شاه بر سر آن قرار داشت و دیگری در چهارچوب بساطی که رژیم خود گسترده بود با دادن رای "به یکی دیگر از هواداران ولایت فقیه" هدف "جلوگیری از پیشروی‌های جناح حاکم" را دنبال می‌کرد. "راه کارگر" چنان شباهتی بین این دو عملکرد می‌بیند که با دیدن یکی به یاد دیگری می‌افتد، از نظر او انجام این حرکت دومی همانند حرکت اول جایز است یعنی برای اینکه بتوان جلوی پیشروی‌های جناح حاکم را گرفت توده‌ها باید در انتخابات رژیم شرکت کنند. منتها (در اینجا پند "راه کارگر" را نقل می‌کنیم) می‌بایست به جای آنچه نفی می‌شود چیز درستی گذاشت. مثلاً در انتخابات اخیر توده‌ها می‌بایست نام "کاندید مستقل و دلخواه" خود را به صندوق می‌انداختند!! (لابد نام یکی از نخبگان "راه کارگر" را!!)

به این ترتیب از یک طرف باور به تبلیغات گزاف دشمنان توده‌ها و رقم‌هایی که از شرکت مردم در نمایش انتخاباتی ریاست جمهوری اخیر ارائه می‌دهند و از طرف دیگر طبیعت سازشکارانه "راه کارگر" که در اینجا به صورت دنباله‌روی از عملکرد و حرکت بخشی از اتحاد جامعه خود را نشان می‌دهد دست به دست هم داده و چنان وضعی برای "راه کارگر" به‌وجود آورده است که هم قیام بهمن در ذهنش زنده شده و هم می‌بیند (البته در عالم خیال) که "کاخها و حاکمیت طبقه سیاسی حاکم دستخوش کانهای بزرگ شده!"

آیا بهتر از این میشود خاک به چشم مردم پاشید و سد راه رشد آگاهی آنان گردید؟ فرض کنیم که واقعاً رقم اعلام شده از طرف وزارت کشور رژیم مبنی بر شرکت ۲۹ میلیون نفر در انتخابات صحیح باشد. با قبول این فرض حالا مگر جز این اتفاق افتاده است که به جای فلان مزدور رژیم، یک مزدور دیگر یا به قول شما "یکی دیگر از هواداران ولایت فقیه" مقام ریاست جمهوری را در ایران "اسلامی" عهده‌دار شده است؟! پس این دیگر چه‌چه و به‌به‌گویی لازم ندارد و اصلاً این چگونه میتواند کاخها و حاکمیت طبقه سیاسی حاکم را دستخوش تکانهای بزرگ بنماید؟ آیا "راه کارگر" با این تبلیغات گزاف مودبانه مردم را به شرکت در مضحک‌های انتخاباتی آینده رژیم دعوت نمی‌کند!

چرا واقعیت جز این نیست، ببینید آنها صراحتاً چه می‌گویند:
"از این پس انتخابات می‌تواند دیگر نه منشاء "برکت" و "مشروعیت" بلکه منشاء "شر" و سرنگونی باشد. از کجا معلوم که مردم در طی یک انتخابات دیگر با جا به جا کردن حربه خود از این دوش به آن دوش، در یک حرکت غافلگیرانه مثلاً به انتخاب کاندید مستقل و دلخواه خود مبادرت نورزند؟" (از مقاله انتخابات: لرزه بر اندام ولایت فقیه، تاکید از ما)

تصویر رومانتیک و زیبایی است. مردم ابتدا با شرکت در "انتخابات" ریاست جمهوری، جناح حاکم در رژیم را غافلگیر کردند و حال با کمک سازمان‌های سیاسی نظیر "راه کارگر" به این "آگاهی" دست می‌یابند که با رای دادن به یکی از "هواداران" ولایت فقیه می‌شود و می‌توان اراده خود را به رژیم تحمیل نمود و همه برنامه‌ها و کاسه کوزه گردانندگان اصلی رژیم را به هم زد. خوب به تبع از این تصویر خیالی چرا "راه کارگر" محق نباشد که مردم را به شرکت در نمایشات انتخاباتی آینده رژیم تشجیع نماید. آخر آنها گویا در این پروسه فرصت خواهند یافت با جابجا کردن حربه خود از این "دوش به آن دوش" یک بار دیگر رژیم را غافلگیر نموده و این بار کاندید مستقل و دلخواه خود را انتخاب نمایند.

به‌راستی که مبلغین رژیم خود هرگز نمی‌توانستند به چنین استادی مشوق مردم برای شرکت در مضحک‌های انتخاباتی آینده باشند. فقط بگذارید از "راه کارگر" بخواهیم با تصویر خیالی و رومانتیک دیگری مشکل "شورای نگهبان" را هم برای مردم حل کند تا مبادا کاندید مستقل و دلخواه آنان در صافی شورای نگهبان گیر کند!!

اما در مورد این سنوآل که چطور شد مضحک انتخاباتی اخیر مورد توجه "مردم" قرار گرفت و برخلاف "انتخابات" های سابق که همواره مورد بی‌اعتنایی بود این بار عده‌ای به قصد طرد کاندیدای جناح حاکم در آن شرکت نمودند، "راه کارگر" به وجود شرایط خاص اشاره می‌کند که "بدون وجود آنها وقوع حرکتی چنین گسترده میسر نبود." می‌نویسد: "مهمترین این شرایط را باید در فلج شدن جناح حاکم در اقدام به تقلب و نیز سایر اقدامات پیش‌گیرنده از وقوع "فاجعه" از یک سو (نتوانستن) و برانگیختگی توده‌های مردم بر علیه جناح حاکم از دیگر سو (تخواستن) دانست." ولی در همینجا باید پرسید چطور شد که جناح حاکم قبل از ورود مردم به صحنه دست به هیچ اقدامی نزد تا از وقوع "فاجعه" جلوگیری نماید؟ "راه کارگر" به سادگی مطرح می‌کند که "هشدار مجاهدین انقلاب اسلامی و نیز افشاگری و هشدار رفسنجانی نسبت به تقلب نقش مهمی در بازدارندگی جناح حاکم از تقلب و اقدامات دیگر داشت." ولی مگر از آنکوه "هشدارها" و "افشاگریها" در هیچ انتخاباتی سر داده نشده بود؟ تاکنون در هر مضحک انتخاباتی جناح یا جناحهای مغلوب همواره چنین مسایلی را مورد بحث و جدل خود قرار داده‌اند. همواره هشدار داده شده. همواره افشاگری صورت گرفته است. در نتیجه این فاکت قابل‌قبولی نیست که بتوان روی آن تامل نمود. اگر جناح حاکم برای جلوگیری از آنچه "راه کارگر" آن را "فاجعه" می‌خواند به اقدامی دست نزده است باید هم در اصل آن به اصطلاح "فاجعه" تردید نمود و هم با دورانداختن تصورات کودکانه و در عین حال غیرواقعی و غیرمنطقی از این قبیل که گویا هشدار و تهدید به افشاگری باعث یا پس کشیدن و خلع سلاح طرف مقابل شده است، به دنبال دلایل واقعی این امر گشت. در رابطه با برانگیختگی "مردم" نیز که "راه کارگر" آن را بر زمینه نارضایتی عمومی توده‌ها ناشی از "اقدامات تحریک‌آمیز چندی" می‌داند که "انهم در طی چند هفته پیش از انتخابات از جانب جناح حاکم به عمل آمد"، عین همین سنوآل مطرح است. دلیل اقدامات تحریک‌آمیز جناح حاکم در رابطه با این انتخابات چه بود؟ "راه کارگر" کمافی‌السابق با ساده‌اندیشی ناشی از دید طبقاتی خود آن را به بلاهت و نادانی حکام وقت نسبت می‌دهد (۴) و می‌گوید: "جناح حاکم، به‌ویژه با نزدیکتر شدن موعد برگزاری انتخابات، به نحو شگفت‌انگیزی خرفتی و بلاهت خود را در عدم درک حساسیت اوضاع و دامن زدن به برانگیختگی مردم به نمایش گذاشتند." با صحنه گذاشتن بر خرفتی، بلاهت، کودنی و نادانی یکایک مزدوران دست اندرکار رژیم باید دانست که صرفاً با خصوصیات و کاراکترهای شخصی مزدوران حکومتی نمی‌توان سیاستها و عملکردهای رژیم را توضیح داد؟ ولی اگر مینا را منافع و مصالحی بدانیم که در این یا آن سیاست و عملکرد نهفته است آنگاه می‌بینیم که هیچ فاکتی در دست نیست که نشان دهد که جناح قدرتمند در رژیم مخالف کشاندن مردم به صحنه انتخابات و به پای صندوق‌های رای بود، و اگر این کار را اتفاقاً با صرف انرژی هر چه بیشتری انجام داد باید بر این امر بیاندیشیم که رژیم از برانگیخته کردن مردم و از اقدامات تحریک‌آمیز خود هدفهای سیاسی معینی را تعقیب می‌نمود. اساساً یکی از وجوهی که انتخابات اخیر را از دیگر انتخابات رژیم متمایز می‌کرد، تبلیغات بسیار گسترده‌ای بود که هم جناح حاکم و هم دیگران در مورد آن به‌راه انداختند. نه فقط رادیو و تلویزیون و دیگر رسانه‌های گروهی در ایران در رابطه با این انتخابات بسیج شده بودند، بلکه رادیوهای خارجی نیز (رادیوهایی که به زبان فارسی برای ایران برنامه پخش می‌کنند) ساعات هر چه بیشتری را به پخش اخبار مربوط به این "انتخابات" و بحث در مورد آن اختصاص داده بودند. در رابطه با مضمون تبلیغات انتخاباتی هم باید توجه داشت که شورای نگهبان از همان آغاز، کاندیداتوری چهار فرد را مورد

تائید قرار داد. از میان آن چهار نفر تبلیغات عمدتاً روی دو فرد متمرکز گردید که حداقل در زمینه اجتماعی_ فرهنگی مبلغ یا بیان‌کننده دو برنامه کاملاً متفاوتی بودند. یکی از آنان ناطق نوری بود که به‌مثابه کاندید شناخته‌شده حکومتی از همان ابتدا مهر نفرت و انزجار توده‌ها را با خود داشت. اما نفر دوم کسی بود که نه فقط چهره‌اش برای مردم چندان شناخته شده نبود، بلکه در پرونده‌اش یک مورد استعفا از مقام به‌دلیل فشارهای جناح حاکم نیز وجود داشت (امری که می‌توانست از نقطه‌نظر توده‌ها پوئن مثبتی برای وی شمرده شود). در جریان به‌اصطلاح مبارزات انتخاباتی نیز نه تبلیغات جناح حاکم بر علیه خاتمی و نه اقدامات اوپاشانش بر علیه او تا آنجا که به جلب توجه و نظر توده‌ها مربوط بود، هیچک نمی‌توانست به ضرر خاتمی تمام شود. برعکس هر چه حملات جناح حاکم بر علیه خاتمی تند و تیزتر جریان می‌یافت، وی هر چه بیشتر به عنوان فردی مخالف سیاستهای تانکونی رژیم جلوه می‌نمود و در نتیجه بیشتر این امکان را می‌یافت که مورد توجه توده‌ها قرار گیرد. آیا فهم چنین واقعیتی برای جناح حاکم که با همه بلاهت و نادانیش به هر حال قدرت فائقه را در جمهوری اسلامی به دست دارد، امر مشکلی بود؟ به‌هیچ‌وجه اینطور نیست. همه گردانندگان رژیم نه فقط از طریق "ساواما"ی جمهوری اسلامی بلکه از طرق مختلف دیگر دائماً در جریان تفکرات و نظرات عمومی مردم نسبت به خود قرار دارند و اتفاقاً کاملاً از درجه نفرت و انزجار توده‌ای نسبت به خود آگاهند. بنابراین وقتی شورای نگهبان در مقابل ناطق نوری چهره ناشناخته‌ای با پشتوانه تبلیغات ضد یا مخالف سیاستهای تانکونی رژیم قرار می‌داد، این امر برای وی ناروشن نبود که در صورت شرکت توده‌ها در انتخابات و در صورتیکه قرار به انتخاب رئیس جمهور از طرف مردم باشد آنها بین بد و بدتر، بدیهتاً خاتمی_ که در مقابل ناطق نوری از تامين "آزادیهای مدنی"، توجه به جوانان و از لزوم شرکت زنان در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی سخن می‌گفت_ را انتخاب خواهند کرد. بر این اساس سئوال واقعی این است: چرا جناح حاکم علیرغم همه آگاهی‌های نسبت به نظرات و روحیات مردم گذاشت کار به‌جایی برسد که به‌زعم "راه کارگر" نه قادر به تقلب باشد و نه توانا برای اقدامات پیش‌گیرنده دیگر؟! "راه کارگر" پاسخ می‌دهد که: "این بار برخلاف موارد مشابه، آنها (توده‌ها) با شرکت فعال خود همه را غافلگیر ساخته و البته بیش از همه خود جناح حاکم را!"

اگر از غافلگیر شدن صحبت کنیم این به‌واقع خود "راه کارگر" و امثالهم می‌باشند که پس از شنیدن تبلیغات پرهیاهو حول این "انتخابات" احساس غافلگیر شدن می‌کنند. والا جناح حاکم همانطور که اشاره شد به دلیل وقوف خود به نظرات و روحیات مردم از یک طرف و برخورداری از همه وسایلی لازم برای اعمال دیکتاتوری از طرف دیگر در صورتیکه شرکت "مردم" در انتخابات را به ضرر خود تشخیص می‌داد به‌راحتی از آن جلوگیری به عمل می‌آورد. در نتیجه نمی‌توان از غافلگیر شدن جناح حاکم صحبت کرد. اما در مورد به‌اصطلاح شرکت فعال توده‌ها در "انتخابات" که "راه کارگر" آنرا به عنوان یک اعتراض گسترده تعبیر می‌کند، در شرایط سلطه خشونت بار و وحشیانه دیکتاتوری بر جامعه، توده موقعی می‌تواند دست به اعتراض بزند و از این طریق بخواهد بر روند رویدادها تاثیر بگذارد که حداقل شرایط لازم برای چنین امری را مهیا ببیند. توده‌ها خواب‌نما نمی‌شوند که یکباره تصمیم بگیرند (آنهم در شرایطی که از حداقل تشکل مبارزاتی محرومند) از طریق شرکت در انتخابات رژیم به رژیم اعتراض کنند و به مقابله با ولایت فقیه برخیزند! این تلقی از برخورد توده‌ها تنها می‌تواند در ذهن روشنفکرانی که تنها در ذهنیات خود غرق‌اند جا داشته باشد. (منظور همان تعدادی است که به نفع خاتمی در انتخابات شرکت کردند) بدون آن تبلیغات گسترده که پیشتر از آن صحبت شد و بدون مشاهده فضایی که در مجموع آنها را به شرکت در انتخابات تشویق می‌نمود و حتی به آنها اطمینان میداد که این‌بار تقلبی در کار نبوده و رئیس جمهور بنا به رای مردم روی کار خواهد آمد، برای رفتن به صندوق‌های رای "بسیج" نمی‌شدند. این تعداد از مردم در صورتی می‌توانستند به قول "راه کارگر" "نه‌ی باشکوه" خود را به درون صندوق‌ها بیاندازند که فضا را برای بیان آن "نه" آماده دیده باشند. چنین شرایطی را جز خود گردانندگان جمهوری اسلامی نمی‌توانستند برای "مردم" فراهم نمایند. بنابراین ورود "مردم" به صحنه انتخابات نمی‌توانست برای جناح حاکم امر بعیدی باشد که به این ترتیب محاسباتش به هم بخورد. این ادعا که رژیم در مقابل ورود مردم به صحنه انتخابات غافلگیر شد ادعای نادرستی است که تنها باعث شادی مزدوران گرداننده رژیم خواهد شد.

وقتی می‌گوییم که "مردم" این بار بخشاً به این دلیل به پای صندوق‌های رای رفتند که به آنها القاء شده بود که بدین طریق می‌توانند به مقابله با جناح حاکم برخیزند و یا تصور می‌کردند که رای‌شان در نتیجه انتخابات تاثیر خواهد داشت و تاکید می‌کنیم که خود گردانندگان رژیم سعی در به‌وجود آوردن چنان فضایی نمودند، این را با وقوف به تضاد بین جناحهای مختلف حکومت و آگاهی بر کشمکش‌ها و دعوای موجود در میان آنان مطرح می‌کنیم. تضاد فیما بین جناحهای درونی رژیم به اندازه عمر خود جمهوری اسلامی قدمت دارد. این تضادها حتی گاه نتایج خونینی هم به دنبال داشته‌اند. امروز نیز تضاد در بین جناحهای مختلف به صورت دعوا و کشمکش‌هایی که گاه منجر به افشاگری علیه یکدیگر، حمله به سخنرانی‌ها و غیره می‌گردد، خود را برملا می‌سازد. مسئله‌ای که در این رابطه باید به آن توجه داشت آن است که همانطور که قبلاً به آن اشاره شد در سیستم دیکتاتوری حاکم بر ایران تضاد بین جناحهای حکومتی در رجوع به آرای مردم حل و فصل نمی‌شود. برای این منظور تعییناتی در کل جامعه و در سیستم حکومتی ضروری است که رژیم جمهوری اسلامی و جامعه تحت سلطه دیکتاتوری حاکم بر ایران فاقد آن است. برعکس در اینجا سیستم دیکتاتوری و نظامی که رسماً مبتنی بر ولایت فقیه است اهرم‌هایی در اختیار حکام وقت قرار می‌دهد که آنان بدون آنکه نیازی برای رجوع به آرای عمومی پیدا کنند، امور خود را پیش می‌برند. در ایران این عقیده فراگیر توده‌ها که رای مردم در انتخابات دارای هیچ ارزشی نیست و سردمداران رژیم هر کسی را که بخواهند خود از صندوق‌ها بیرون می‌کشند، عقیده‌ای درست و مبتنی بر تجارب عینی مردم ایران است. اتفاقاً "انتخابات" اخیر هم علیرغم همه ظواهرش تنها خلاف آن را ثابت نکرده بلکه یکبار دیگر مهر تائید به آن زد.

آنچه در انتخابات اخیر رخ داد یک فریبکاری بزرگ بود جناح حاکم در سازش با جناحهای دیگر مقدمتاً نام خاتمی را از صافی شورای نگهبان گذراند و پس از آن بدون اینکه به‌زعم "راه کارگر" اجازه دهد سیر حوادث به گونه‌ای پیش رود که غافلگیر شده و "تسلیم نظر و اراده مردم" گردد، با همیاری جناحهای دیگر صحنه را به گونه‌ای آراست که به مقاصد

که از نمایش و بازی انتخاباتی تعقیب می‌نمود، دست باید. (۵)

در اوضاع و احوال و شرایطی که "انتخابات" ریاست جمهوری در آن صورت گرفت، رژیم جمهوری اسلامی با دو معضل بزرگ روبرو بود. در رابطه با خارج در مقابله با آنچه در دادگاه میکونوس بر علیه سران جنایتکار رژیم مطرح بود، با توجه به اینکه محکوم شدن سران رژیم به‌مثابه عاملین قتل و جنایت میکونوس مشکلات زیادی بر سر راه ارتباط آنها با امپریالیست‌های اروپایی بوجود می‌آورد دست‌اندرکاران رژیم می‌بایست "انتخابات" ریاست جمهوری را در جهت حل این مشکل مورد بهره‌برداری قرار دهند. برای این منظور لازم بود "تنور انتخابات" بیش از هر وقت دیگر گرم نگاه داشته شود. لازم بود توده هر چه بیشتری را به "صحنه" و به پای صندوق‌های رای کشاند و کوشید تا رئیس جمهور را در سطح جهان منتخب توده‌ها جا زد. در ضمن رئیس جمهور آینده خود می‌بایست چهره‌ای ظاهراً معتدل داشته باشد. مخالف سیاست‌های "تندروانه" مقامات پیشین جلوه کند و ... خاتمی بنابه ادعاهای ظاهراً فریبنده و به پشتوانه تبلیغاتی که در مورد او به عمل می‌آمد، پاسخگوی این نیاز رژیم بود.

در رابطه با معضل داخلی مشکل اصلی برای رژیم توده‌های رنج‌دیده ایران و مبارزات دلاورانه آنها بوده و هست. برخلاف نظر "راه کارگر" و امثالهم نقش توده‌ها در این به‌اصطلاح انتخابات بازی در بساط رژیم نبود. توده‌ها نقش سترگ خود را پیش از انتخابات با رشد و گسترش هر چه بیشتر مبارزات خود ایفا نموده بودند. نه فقط مبارزات قهرمانانه کارگران نفت بلکه مبارزات گسترده نویسندگان، شعرا و روزنامه‌نگاران که خود منعکس‌کننده مبارزات پراکنده اما مستمر توده‌ها در بطن جامعه است این امر را برای مزدوران جمهوری اسلامی آشکار ساخته بود که باید در انتظار انفجارهای خشم و کینه توده‌ای دیگری نظیر آنچه در مشهد، قزوین، تبریز و اسلام‌شهر رخ داد باشند. هزاران اعتراض توده‌ای در اشکال مختلف و همچنین سطح گسترده و بیش از حد ناراضی عمومی این را مدام به مزدوران رژیم یادآوری کرده بود. حال این رژیم بود که می‌بایست از مضحکه انتخاباتی خود وسیله‌ای برای تقابل با توده‌ها و کند کردن آهنگ مبارزات آنها بسازد. جدا از همه تمهیداتی که در این انتخابات برای فریب توده‌ها به‌کار گرفته شد، (به‌خصوص در صحنه آرای چنان کوششی به عمل آمد تا تصور شود که خاتمی برخلاف خواست جناح حاکم، با رای توده‌ها بر سر کار آمد) موضوعی که یعنی خاتمی باید مورد توجه قرار گیرد موضوع و تم تبلیغاتی رژیم در انتخابات اخیر می‌باشد که از طریق مهره برگزیده خود نبود که می‌خواست وجود نامبارک خود را به جامعه تحمیل نماید. این بار او از وعده‌های زمینی حدالمقدور معینی سخن می‌گفت. وعده آزادیهای مدنی می‌داد. وعده توجه به جوانان، وعده رفع بسیاری از محدودیتها و فشارهای طاقت‌فرسایی که در جمهوری اسلامی به زنان وارد می‌آید. وعده دفاع از حقوق زنان و از این قبیل را می‌داد.

چه کسی جز توده‌ها و مبارزات دلاورانه آنها قادر بود با زنگ زده کردن سلاحهای پیشین این دشمنان قسم خورده مردم، آنها را به چنین رجز خوانی وادار نماید؟! توده‌ها نقش خود را این چنین در به‌اصطلاح انتخابات ریاست جمهوری اخیر ایفا نمودند. ولی نه وعده‌های آنچنانی و نه دیگر فریبکاری‌های رژیم قادر نیستند سدی در مقابل مبارزات توده‌ای که امروز در بسترهای کوچک و گاه بسیار تند و خشم‌آلود جریان دارد و فردا بی‌شک به سیلی بنیان‌کن تبدیل خواهد شد، ایجاد نماید.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

پاورقی‌ها:

- ۱_ در نوشته "راه کارگر" و همه‌آهایی که از شرکت گسترده مردم در انتخابات داد سخن می‌دهند، مردم به مقوله واحدی اطلاق می‌شود که هم توده‌های زحمتکش و هم نیروهای استثمارگر و ارتجاعی را یکجا در بر می‌گیرد. در حالیکه در واقعیت امر مردم به طبقات و اقشار مختلف تقسیم شده است. از میان اکثریت مردم ایران (کارگران، زحمتکشان، توده‌های رنج‌دیده و تحت ستم شهر و ده) البته عده‌ای در "انتخابات" اخیر شرکت نمودند. ولی مردم دیگری هم در ایران زندگی می‌کنند (سرمایه‌داران و اقشار مرفه وابسته به رژیم) که از میان آنان بسیاری در حین قبول کلیت سیستم اقتصادی_ اجتماعی حاکم بر ایران از محدودیت‌های اجتماعی و سیاسی که جمهوری اسلامی به‌مثابه یک حکومت مذهبی در جامعه به‌وجود آورده است ناراضی بوده و از آن گله‌مندند. این عده که البته نمی‌توانند به جمهوری اسلامی و گردانندگان ریز و درشتش به همانگونه بنگرند که اکثریت مردم ایران می‌نگرند طبیعی است که برای اجابت امیدها و آرزوهایشان با "هیجان" بی‌سابقه روی به خاتمی آوردند. به‌واقع نیز اینان بیش از همه در انتخابات اخیر فعال بودند. کلمه "مردم" را از آنرو توی گیومه قرار داده‌ایم که مرزش را از این مردم جدا کنیم.
- ۲_ در فهم این نکته تجربه ۹ ژانویه در روسیه مثال معروفی در بین کمونیست‌هاست. آنجا که کارگران و توده‌های رنج‌دیده فریب کشیش گاپون را خورده و برای تظلم‌خواهی و تحقق خواسته‌های برحق چندی به سوی کاخ تزار به راه افتادند، در آنجا بلشویک‌ها نه اینکه به دنباله‌روی از توده‌ها بپردازند، بلکه وظیفه خود را توضیح دلایل خطا بودن آن حرکت به توده‌ها قرار دادند. البته باید توجه داشت که این تنها یک مثال در رابطه با برخورد به عملکردهای توده‌هاست،

والا قصد به هیچوجه شبیه‌سازی شرکت مردم در انتخابات با تجربه ۹ ژانویه نیست. در جامعه‌ای که دیکتاتوری امپریالیستی بر آن حاکم است، عملکرد مکانیسم‌های مختلفی میتواند باعث کشانده شدن مردم به پای صندوق‌های رای گردد بدون آنکه حقیقتاً خواست و اراده واقعی آنها آنرا طلبیده باشند.

۳_ منظور فضایی است که برای کشاندن مردم به سوی صندوق‌های رای و ظاهراً به نفع ناطق نوری درست شده بود.

۴_ ۱۸ سال است که اینان سیاست‌های ضدانقلابی سردمداران مکار رژیم را به بلاهت و نادانی آنها نسبت می‌دهند و ۱۸ سال است که هر بار معلوم می‌شود خود اینان به حد کافی بصیرت و دانایی نداشته‌اند که مفهوم واقعی آن سیاست‌ها را دریابند.

۵_ اینکه رفسنجانی پس از برکناری از پست ریاست جمهوری در مقامی قرار گرفت (رئیس مجمع تشخیص مصلحت) که به‌راحتی بسیاری از اهرم‌های قدرت را در دست او متمرکز می‌سازد، عینی‌ترین فاکتی است که نشان می‌دهد جناح‌های درونی حکومت علیرغم ظاهر غلاظ و شداد تضادهایشان می‌توانند و توانسته‌اند از در سازش و توافق با یکدیگر دریابند. جالب است که "راه کارگر" که از "نظام غیر متعارف" حاکم بر ایران صحبت می‌کند در شماره ۱۴۲ نشریه خود نوشته بود که جناح خامنه‌ای برای اینکه "این شخصیت به‌روی دست مانده" (منظور رفسنجانی است) را مهار کند در صدد یافتن "شغلی پر طمطراق" برای رفسنجانی است به گونه‌ای که "بزرگی و قدرت را القا کند، اما در همان حال نشان واقعی از آنها نداشته باشد"! ولی دوستان "راه کارگر" مثل اینکه قضیه اینطوری‌ها هم نبوده و رئیس "مجمع تشخیص مصلحت" شدن نشان واقعی از قدرت (و البته نه بزرگی) را القا می‌کند که آن شخصیت حقیر به آن دست یافت.

مرگ بر خاتمی!

یک‌سال و اندی پس از روی کار آمدن خاتمی، مرزبندی بین برخورد انقلابی به رژیم جمهوری اسلامی و برخورد سازشکارانه نسبت به آن، دارد هر چه دقیق‌تر و روشن‌تر خود را نمایان می‌کند.

خاتمی نه فقط پاسخی به رسوایی "میکونوس" و دوباره هموار کردن راه غارتگران بین‌المللی به ایران بود تا به‌جای جنایتکاران رسوای پیشین سیدی خندان عهده‌دار پیشبرد طرح‌های استثمارگرانه امپریالیستی گردد و نه تنها سیاست‌های غارتگرانه امپریالیسم آمریکا حضور رئیس جمهور به‌اصطلاح میانه‌روئی را در جامعه ایران ضروری شمرده بود، (آوازه "مدرن" و "میانه‌رو" بودن رئیس جمهور جدید را رسانه‌های امپریالیستی خود پیشاپیش در سطح جهان پخش نمودند) بلکه آلترناتیو حيله‌گرانه‌ای بود در مقابل اوضاع وخامت‌بار جامعه، و هدف آن بود که با فریب مردم و ایجاد توهم برای بهبود اوضاع، از انفجار خشم آنان جلوگیری نموده و تنش‌های اجتماعی موجود را حدالمقدور در مسیری که خود تعیین می‌کنند بیاندارند.

در رابطه با اهداف مربوط به روابط خارجی که در لفظ مغرضان و کوتاه‌اندیشان از آن به عنوان "حضور در جامعه جهانی" اسم برده می‌شود، خاتمی مرد عمل بوده است. مثلاً وجود او ب‌مثابه رئیس جمهور به‌اصطلاح معتقد به دگراندیشی، چنان فصلی در تجدید ارتباطات استثمارگرانه با دول غربی گشوده که خاطره جنایات میکونوس و موانع دیپلماتیک ناشی از آن بالکل از خاطره‌ها زدوده شد. در صحنه داخلی نیز البته اگر از عمل به وعده‌های انتخاباتی نمی‌توان سخن گفت ولی ظاهراً اوضاع بر وفق مراد سیاستی است که خاتمی را به ریاست جمهوری رساند. به عبارت دیگر بازار نیرنگ و ریا و تبلیغات به نفع خاتمی در جهت فریب توده‌ها کاملاً گرم است. در میان اپوزیسیون، راست‌هایی که پیش از بازی انتخاباتی ۲ خرداد از امکان استحاله در درون رژیم سخن می‌گفتند حال در قالب دفاع از خاتمی و طرفداری از کرباسچی و غیره میدان وسیعی برای رواج اندیشه‌های منحط خود یافته‌اند. حتی در میان کسانی که سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را هدف خود اعلام می‌دارند، تأئید یک جناح به ضرر جناح دیگر چنان مقبولیتی یافته که اینان شعار "مرگ بر خاتمی" را شعار چپ‌روانه‌ای می‌خوانند که باید از آن اجتناب کرد. اینطور جلوه می‌دهند که شعار "مرگ بر خاتمی" اصلاً به مفهوم مرگ بر آزادی، مرگ بر مردم، مرگ بر استقلال و غیره است. (۱) اینها ارمغان‌هایی است که از مضحکه انتخاباتی ۲ خرداد حاصل شده است. اما امروز پس از گذشت بیش از یک‌سال از مضحکه، مشت دغلاکاران جمهوری اسلامی و حامیان علنی و شرمگین آنان بیش از پیش باز شده است.

در تبلیغات مغرضانه، خاتمی از ابتدا معصوم بدینا آمد. گویی او در جنایات و ظلم و ستم و اجحافات وارده از طرف رژیم جمهوری اسلامی به توده‌ها نقشی نداشته و مهره دست‌اندرکار رژیم نبوده است. از طرف دیگر او که طرفدار آزادی‌های مدنی، دلسوز جوانان و مدافع حقوق زنان و غیره جا زده شد از همان ابتدا این مصونیت را یافت که کسی انتظار عمل سریعی از او نداشته باشد. گفته شد که جناح مقابل، سر راه اوست و در اجرای برنامه‌های سنگ‌اندازی می‌کند. اتفاقاً وقایعی نظیر محاکمه یکی از پروپاقرص‌ترین طرفداران خاتمی یعنی کرباسچی شهردار تهران، عزل نوری از وزارت کشور و غیره شواهدی بر این ادعا بودند و در خدمت تبلیغاتی قرار گرفتند که پیشاپیش برای او مصونیت دست و پا می‌کرد. توجیه‌گران گفتند بلی چوب لای چرخ برنامه‌های خاتمی می‌گذارند و اگر چنین نبود خاتمی گویا به نفع آزادی و به نفع توده‌های تحت ستم ایران چه‌ها که نمی‌کرد و بدین ترتیب کوشیده و می‌کوشند مردم را همچنان نسبت به خاتمی و بهبود اوضاع توسط او منتظر و متوهم نگهدارند. در واقعیت امر البته قرار نبود عمل مثبتی از طرف خاتمی به

نفع توده‌ها صورت بگیرد و یا حتی به همان وعده‌های انتخاباتی سرودم بریده‌اش عمل نماید.

همانطور که می‌دانیم حتی در تفسیرهای کوتاه‌بینانه، روی کار آمدن خاتمی نتیجه "نه‌ی بزرگ توده‌ها به رژیم و یا انتخاب بین بد و بدتر مردم تلقی شد اما نکته برجسته و غیرقابل انکار در همه آن قبیل تفسیرها اعتراف به این واقعیت بود که خاتمی به دلیل نفرت و مخالفت شدید مردم ایران با رژیم جمهوری اسلامی شانس و امکان اشغال پست ریاست جمهوری یافته است. واقعیت آن بود که وقتی سیاست‌گذاران و گردانندگان جمهوری اسلامی به کاندیداتوری خاتمی (که در تبلیغات به عنوان فردی معرفی می‌شد که گویا از ریشه و اساس با عملکردهای ارتجاعی مزدوران پیشین رژیم مخالف است) صحنه گذاشتند، می‌دانستند که دارند در جهت پیشبرد سیاستهای ضد انقلابی معینی روی نفرت توده‌ها از جمهوری اسلامی سرمایه‌گذاری می‌کنند. فریبکاران هنوز هم نفرت توده‌ها از رژیم را وثیقه پیشبرد امور تحت حاکمیت جمهوری اسلامی قرار داده‌اند. حال اینطور جلوه داده می‌شود که گویا این تنها جناح خامنه‌ای است که رژیم را نماینده‌گی می‌کند و جناح خاتمی تماماً برای بهبود اوضاع می‌کوشد. اما آقای رئیس جمهور که امروز از وی به‌عنوان "سردار شرمندگی" نام می‌برند، اگر هم به‌خاطر بی‌عملی‌اش خود را در انظار شرمسار نشان می‌دهد، ولی هرگز شرمسار آن نیست که تحت ریاست جمهوری وی همان برنامه‌ها و همان سیاستهای ضدانقلابی به پیش برده می‌شود که تاکنون در رژیم نکبت‌زده جمهوری اسلامی به پیش رفته است. سنگسار و دیگر اجحافات در رابطه با زنان، تشدید بیکاری در میان جوانان، شدت‌یابی اعتیاد و غیره و غیره هنوز آن واقعیت‌های وحشتناکی هستند که دو قشر جامعه ما که ظاهراً توجه به آنها مورد تاکید خاتمی قرار داشت کماکان با آنها مواجه‌اند.

گذشته از این، چه کسانی جز فریبکاران و مرتجعین می‌توانند منکر تداوم اعدام‌های وحشیانه در دوره زمامداری خاتمی شوند که اعدام جوانان در خوزستان به جرم ناسزاگویی به سران حکومت نمونه‌ای از آنها بود؟! چه کسانی جز مرتجعین و فریبکاران می‌توانند منکر این حقیقت شوند که اعتصابات کارگری برای حقوق ابتدایی کارگران در زمان خاتمی نیز با سرکوب و بگیر و ببند و شکنجه کارگران روبرو شده است و بالاخره چه کسانی جز فریبکاران و دشمنان خلق می‌توانند پس از واقعه ترور لاجوردی جلال، دفاع سرسختانه خاتمی از این قاتل شناخته شده هزاران تن از کارگران و زحمتکشانش و زنان و مردان و جوانان کمونیست و مبارز را لاپوشانی کرده و همچنان او را مدافع "میان‌روی" و "قانون‌گرایی" و "اعتدال" و جا بزنند.

بنابراین اگر معیار سنجش حقیقت، عمل است همین‌ها بیانگر آنند که خاتمی در این مدت در ورای چهره خندان و ظاهراً شرمسار خود مشغول انجام همان وظایف ضدخلقی بوده است که از هر رئیس جمهور این رژیم انتظار می‌رفت. تنها وی این نقش را هم به عهده داشته است تا با انجام نمایشاتی و با دغلكاری به ایجاد توهم در توده‌ها و فریب آنان پرداخته و تا آنجا که می‌تواند آهنگ مبارزات توده‌ها بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی را کند نماید.

بر چنین اساسی است که خاتمی هر چقدر هم "بی‌دست‌وپا" و عاجز و درمانده بوده باشد، مغلوب جناح غالب رژیم شمرده شود و غیره، به‌مثابه رئیس جمهور یک رژیم سرپا گنبدیده و ضدانقلابی جزئی جدایی‌ناپذیر از چنین رژیمی است و اگر نیرویی واقعاً خواهان نابودی رژیم جمهوری اسلامی می‌باشد، با هیچ بهانه‌ای نمی‌تواند از شعار "مرگ بر خاتمی" احتراز نماید. مرگ بر خاتمی یعنی مرگ بر دروغ و ریا، یعنی مرگ بر دغلكاران و فریبکاران، یعنی مرگ بر همه جناح‌های درونی رژیم، یعنی مرگ بر کل رژیم جمهوری اسلامی و یعنی زنده‌باد انقلاب توده‌های رنج‌دیده ایران، زنده‌باد آزادی و استقلال و نابود باد وابستگی و مرگ بر همه قراردادهای اقتصادی که خاتمی در تداوم سیاستهای پیشین اخلاف خود با امپریالیست‌های غارتگر مشغول بستن آنهاست. این مرزی است که نیروهای انقلابی را از نیروهای سازشکار و مصالحه‌جو جدا می‌سازد. مرز بین انقلابیونی که به خاتمی به‌مثابه چهره دغلكار رژیم می‌نگرند که برای فریب توده‌ها علم شده، با کسانی که به بهانه قرار دادن نوک تیز حمله جناح "محافظه‌کار" رژیم به اشاعه توهم نسبت به خاتمی می‌پردازند.

در صحن جامعه ایران اگر قشرهایی از طبقه سرمایه‌دار، ناراضیان صرف بعضی محدودیت‌های سیاسی_ اجتماعی موجود که طرفداران واقعی خاتمی می‌باشند را کنار بگذاریم، تبلیغات به نفع خاتمی ممکن است بخشهایی از قشرهای متوسط را برای مدت کوتاهی به خود مشغول دارد ولی چنان هیاهوهایی هر چقدر هم مودیانیه طراحی شده باشند قادر نیستند کارگران و زحمتکشانشان را که بنا به شرایط مادی زندگی خود هر روز و هر ساعت دروغین بودن آن تبلیغات را تجربه می‌کنند، از مبارزه باز دارند.

مرگ بر خاتمی!
پیروز باد مبارزات کارگران و زحمتکشانش!

پاورقی:

۱_ این مطلب در نشریه پیوند تیرماه ۱۳۷۷ درج شده است.

نگاهی به مواضع اپوزیسیون در مسئله "انتخابات"

در جریان به اصطلاح انتخابات ششمین دوره مجلس شورای اسلامی، تبلیغات پُرسروصدایی مبنی بر اینکه گویا این "انتخابات" برای آینده ایران سرنوشت‌ساز بوده و دارای اهمیت تعیین‌کننده است، به راه انداخته شد و ما شاهد یک هماهنگی بین دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم و غرب در این زمینه بودیم. از طرف دیگر بخشی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی که پیش از این، مضحکه‌های انتخاباتی رژیم را باطل اعلام کرده و آنها را تحریم می‌نمودند، خواهان شرکت مردم در این به اصطلاح انتخابات شدند.

برای اینکه متوجه چرایی این واقعیت گردیم و به سئوالاتی که در این زمینه مطرح هستند پاسخ گوئیم، در زیر کوشش می‌شود با مرور نظراتی که دفاع از خاتمی و به اصطلاح برنامه توسعه سیاسی وی را توصیه می‌کنند، به توضیح آن دلایلی بپردازیم که یک نیروی واقعاً انقلابی را بر آن می‌داشت که این مضحکه انتخاباتی را نیز همچون سایر انتخابات قلابی جمهوری اسلامی تحریم کند.

تم اصلی تبلیغات نیروهایی که کوشیدند انتخابات مجلس ششم را در نزد توده‌ها مهم و تعیین‌کننده جلوه داده و آنها را به شرکت در آن ترغیب نمایند این بود که سرنوشت جامعه در مجلس آینده تعیین خواهد شد. در تخالف با جناح "محافظه‌کار" یا به قولی "تمامیت‌خواه" مطرح می‌کردند کسانی که می‌خواهند برنامه "توسعه سیاسی" خاتمی ادامه یابد و یا کمتر از این می‌خواهند جناح "تمامیت‌خواه" را به عقب‌نشینی وادار نمایند، باید در انتخابات شرکت نموده و به کاندیداهای "اصلاح‌طلب" رای بدهند. اپوزیسیون مدافع شرکت در انتخابات در برخورد به این واقعیت که سرنوشت انتخابات در جمهوری اسلامی با رای مردم تعیین نشده بلکه معادلات دیگری نتیجه انتخابات را مشخص می‌نمایند، مجبور بود "انتخابات" مجلس ششم را تافته‌ای جدا بافته قلمداد کرده و در حالیکه ظاهراً به غیردمکراتیک بودن این به اصطلاح انتخابات نیز اعتراف می‌نمود با توجیهاتی، پروسه آخر و بخش اعلام نتایج انتخابات را دمکراتیک جلوه دهد. مسلماً در بین این طیف از اپوزیسیون (در این طیف از سلطنت‌طلب و اکثریتی و "راه کارگر" گرفته تا نیروهای همیشه آماده سازش و پشت کردن به منافع توده‌ها نظیر حزب دمکرات کردستان ایران و غیره حضور داشتند) (۱)، اختلاف‌نظرهایی نیز در نحوه بیان و یا چگونگی توضیح چرایی شرکت در انتخابات وجود داشت (۲). ولی به‌طور کلی نظر آنان را میتوان در دو برخورد جمع‌بندی نمود.

۱_ برخورد در وجه دفاع مثبت از خاتمی و توضیح ضرورت شرکت در "انتخابات" با این ادعا که برنامه توسعه سیاسی خاتمی و روندی که از دوم خرداد شروع شده روند دمکراتیزه کردن جامعه است و باید با پشتیبانی از خاتمی کوشید دمکراسی را در جامعه نهادی نمود.

۲_ دفاع از خاتمی در وجه منفی، با تأکید بر تضاد و تفاوت نظرهای دو جناح رژیم و با این نتیجه‌گیری که مردم مجبور به انتخاب بین بد و بدتر هستند. در نتیجه بهتر است در مقابل بدترها (جناح راست یا محافظه‌کار رژیم) بدها (جناح و دسته‌های طرفدار خاتمی) را انتخاب نمود. (۳)

۱_ دفاع از خاتمی در وجه مثبت:

پس از گذشت دو سال از روی کار آمدن رئیس جمهور جدید اگر مدافعین او نمی‌توانند در زمینه اقتصادی جز پرونده‌ای سیاه از او ارائه دهند و وضعیت اقتصادی مردم، به خصوص شرایط زندگی کارگران و زحمتکشانشان بسیار وخامت‌بارتر از آن است که بشود در این زمینه به دفاع از خاتمی پرداخت، آنها ظاهراً دست آوردهایی از پروسه دو سال ریاست جمهوری خاتمی سراغ دارند که با تکیه به آنها بتوانند به دفاع از او برخیزند. عمده دستاوردها از نظر اینان عبارتند از باگیری احزاب و تشکلات سیاسی و به‌وجود آمدن نشریات و مطبوعات متعدد که در آنها مطالبی درج می‌شود که در گذشته کفر و تابو محسوب می‌شدند. اینها دستاوردهای عمده هستند.

بلی واقعیتی است که هر روز از گوشه‌ای تشکل سیاسی و حزبی همچون قارچ سر بیرون می‌آورد. ولی تنها با کشیدن پرده ستر بر بخش بزرگی از واقعیت است که می‌توان این به اصطلاح دستاوردها را دلیل بر دمکراتیزه شدن جامعه قلمداد نمود. جامعه از افشار و طبقات گوناگون تشکیل یافته است. به ما بگویند کدامیک از افشار و طبقات تحت‌ستم ایران، کدام بخش از نیروهای خلقی طی دو سال گذشته امکان آن را یافته‌اند که در جهت تحزب و تشکل خود گام بردارند؟ اگر روند آغازشده از دوم خرداد روند دمکراسی است که در طی آن احزاب و تشکل‌های سیاسی پا گرفته‌اند چگونه است که کارگران رنج‌دیده ایران هنوز هم از تشکیل یک سندیکای ساده کارگری محرومند؟ چگونه است که هر جا کارگران مبارز در پی دفاع از حقوق زایل شده خویش و کاستن از بار رنج و محرومیت‌هایشان به فکر تشکل خود بیافتند و یا کمتر از آن به تجمعات مستقل خود در برابر سرمایه‌داران شکل و نظم دهند با نیروهای سرکوبگر دولت، با حملات و تهدیدات وزارت کشور و بالاخره با زندان و شکنجه و اعدام مواجه می‌شوند؟ آیا حتی برای دانشجویان، این افشار روشنفکر جامعه امکان ایجاد تشکل‌های مستقل دانشجویی بدون آنکه عوامل رژیم بر آنها

کنترل داشته باشند_ وجود دارد؟ از امکان فعالیت سازمان یافته نیروهای مترقی و انقلابی جامعه به مثابه نمایندگان و مدافعین اقدار و طبقات خلقی در جامعه سخن نمی گوئیم ولی در طی بیش از دو سال ریاست جمهوری خاتمی کجا نویسنده‌گان، شعرا و روشنفکران منفرد (غیروابسته به حزب یا سازمان انقلابی و مترقی) امکان انتشار آزاد نظراتشان را داشته‌اند؟ کدام قانون یا روندی دمکراتیک در جامعه شرایطی برای آنان به وجود آورده است که بتوانند فارغ از فکر یورش و حشیانه مزدوران وزارت اطلاعات به محل کار و زندگیشان و زندان و شکنجه و ترور دست به قلم برده و مطلبی بنویسند؟! اما در مورد آن تشکلهای سیاسی و احزابی که امروز ظاهراً به فعالیت مشغولند باید گفت که آنها وابسته به بخشهای مختلف طبقه حاکم می‌باشند. حتی خودشان هم پنهان نکرده‌اند که در راس هر یک از روزنامه‌های به اصطلاح اصلاح‌گرا یک مامور کهنه‌کار وزارت اطلاعات (ساواک جمهوری اسلامی) قرار دارد (دم خروس از زیر عبا پیداست) و همین کفایت تا نشان دهد چه نیات فریبکارانه‌ای با انتشار این روزنامه‌ها تعقیب می‌شود.

در زمینه اجتماعی و فرهنگی نیز از دوم خرداد به این طرف نه تنها نشانه‌ای از روند به اصطلاح دمکراتیک دیده نمی‌شود بلکه اجرای قوانین بینهایت وحشیانه و مستبدانه قصاص، سنگسار و شلاق و قطع دست و پا و غیره که هر یک نموداری از حاکمیت شرایط بسیار خفقان‌آور در جامعه می‌باشند، کماکان با شدت تمام ادامه دارد.

سعی کردند محاکمه نوری وزیر کشور سابق را نمونه‌ای از پیشبرد روند دمکراسی در کشور نشان دهند، چرا که نوری در دادگاهی با حضور وکیل مدافع و هیات منصفه و غیره ایستاد و آزادانه (!) از خود دفاع نمود و قاضی نیز فرصت یافت تا قضاوت خود را بنماید. اما نگفتند که همزمان با محاکمه وی چه کسانی از میان توده‌های مردم را در دادگاههای قلابی به جرمهای واهی به اعدام، شلاق و حبس محکوم نمودند و چند صد تن از دانشجویان و نیروهای مبارز جامعه را به جرم مخالفت با رژیم بدون هیچگونه محاکمه‌ای در زندانهای مخوف خویش محبوس کردند! این واقعیتها که باید به عنوان مشتتی از نمونه خروار محسوب شوند، مشتت کسانی را باز می‌کنند که از اقدامات مثبت خاتمی سخن می‌گویند و بیانگر آنند که این مدافعین آنچه که در شرایط تسلط اوضاع و احوال خاص در جامعه به بخشهایی از خود طبقه حاکم اعطاء شده را بحساب مردم می‌گذارند. به حساب مردمی که کماکان از فقدان کمترین دمکراسی در جامعه، از بی‌حقوقی، از سانسور و از فضای اختناق گسترده‌ای که در جامعه حاکم است در رنج و عذاب به سر می‌برند.

۲_ دفاع از خاتمی در وجه منفی:

می‌گویند اگر خاتمی نبود جناح راست جامعه را در همان وضع سابق نگاه می‌داشت (می‌ایستاند!!) و امروز نیز اگر به حمایت از خاتمی برخاسته و دست از پا خطا کنیم و مواعظی بر سر راه وی به وجود آوریم آنوقت جناح محافظه‌کار رژیم تمام قدرت را تصاحب کرده و جامعه را به وضعی که در سابق بود بر خواهد گرداند. و می‌پرسند آیا بین بد و بدتر تفاوتی وجود ندارد؟ و نباید بین دو بد آنچه کمتر بد است را انتخاب نمود؟ این سنوالات و طرحی که اینان از واقعیت ارائه می‌دهند، اساساً انحرافی و فریبکارانه است.

واقعیت این است که در چند سال اخیر با شدت‌گیری و گسترش مبارزات توده‌ها رژیم تحت چنان شرایط اسفباری قرار گرفت که عرصه برای ادامه روشهای خشونت‌باری که امروز به جناح محافظه‌کار نسبت داده می‌شوند، بسیار تنگ و تنگ‌تر گشت. لکوموتیو تاریخ، جریان مبارزه طبقاتی چنان شرایطی را در جامعه به وجود آورد که حکومتیان دیگر نمی‌توانستند به شیوه سابق حکومت کنند. یا می‌بایست در شیوه‌ها و روشهای حکومت‌داری خویش و در چگونگی تحت سلطه نگاه داشتن توده‌ها تغییراتی ایجاد نمایند و یا سیل شورشهای توده‌ای و از دست رفتن کنترل از دست خویش را بپذیرا شوند. ظهور خاتمی و تغییراتی که از دوم خرداد در اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه به وجود آمد گواه این امر بود که "آلترناتیو بدتر" یا جناح محافظه‌کار دیگر نمی‌توانست از مبارزات رو به رشد توده‌ها جلوگیری نماید. همانطور که امروز نیز نمی‌تواند جامعه را از حرکت باز ایستاند و اوضاع و احوال سابق را بر آن حاکم سازد. این را خود مدافعین شرکت در انتخابات نیز به انحاء مختلف تأیید می‌کنند. وقتی آنها روی کار آمدن خاتمی را انتخاب بد در مقابل بدتر توده‌ها می‌نامند، وقتی از رای اعتراضی توده‌ها چه در "انتخابات" دوم خرداد و چه در "انتخابات" اخیر سخن می‌گویند و وقتی مطرح می‌کنند که توده‌ها نه برای تأیید خاتمی بلکه برای گفتن نه‌ی بزرگ به پای صندوق‌های رای رفته‌اند، به واقع به ورشکستگی جناح محافظه‌کار و سیاستها و شیوه‌های حکومت داری آن اعتراف می‌کنند. در یک کلام باید گفت که "جناح محافظه‌کار" نه دیرپر قادر بود با روشهای سابق بر جامعه حکم راند و نه امروز قادر است وضع سابق را مجدداً به جامعه ایران برگرداند. واقعیت‌های عینی، حرکت رو به رشد جامعه، در حقیقت این "بدتر" را کنار زده و شانس آلترناتیو بودن را از او گرفته است.

واقعیتی است که بین جناحهای مختلف رژیم تضاد وجود دارد، ولی اختلاف و تضاد به هیچوجه آنطور که بدخواهان توده‌ها، جلوه می‌دهند بر سر آن نیست که جناحی دمکرات و اصلاح‌گرا و جناح دیگر "تمامیت خواه" (توتالیتر)، دیکتاتور، جنایتکار و وحشی هستند. تضاد اینان تضاد روشهای سلطه‌گری است. واقعیت را بخواهیم این جریان رو به رشد مبارزات مردم و شدت تضاد پائینی‌ها (مردم) با همه آن بالائی‌ها (حکومت) است که جناحهای رژیم را به تقلا برای حفظ نظام و ارائه راه‌حلهای مختلف برای جلوگیری از شورشهای توده‌ای و انقلاب آنان به جان هم انداخته است. نکته بسیار مهمی که در این رابطه باید به آن توجه داشت این است که فضا و شرایط متفاوت امروز جامعه ایران با اوضاع و احوال پیش از روی کار آمدن خاتمی حاصل توافقی است که نزدیک به سه سال پیش بین بالاترین مقامات رژیم بوجود آمد. در واقعیت امر خاتمی حاصل سازش جناحهای متضاد رژیم بود و نه شکست یک جناح و پیروزی دیگر (آنهم به دلیل رای توده‌ها). در اوضاع و احوال کنونی جامعه در زمینه‌هایی سخت‌گیری‌های کمتری صورت می‌گیرد، مثلاً کمتر

پایچ زبانی می‌شوند که مقررات جمهوری اسلامی را در مورد حجاب اسلامی نقض کرده‌اند. امروز در مقابل کسانی که "ولی فقیه" را تنها در مقابل خدا مسئول می‌دانند، کسانی هم پیدا شده‌اند که می‌خواهند بر قامت این پدیده ذاتاً نابکار ردای قانونی بپوشانند و از ضرورت حاکمیت قانون بر اعمال ولی فقیه سخن می‌گویند. امروز در مقابل کسانی که صرف به‌کارگیری لفظ دموکراسی را کفر می‌خوانند، کسانی مدعی به راه‌انداختن مطبوعات آزاد هستند و سعی می‌کنند خود را دمکرات هم جلوه دهند. اینها تفاوتهاست و جای انکار نیست که برای مردم ایران که در یک شرایط جهنمی به بند کشیده شده‌اند همین تفاوتها حائز اهمیت است.

ولی بحث بر سر این است که کدام فاکتورها باعث به‌وجود آمدن چنین فضایی شده است؟ ما در پاسخ به این سؤال همانطور که پیش از این گفته‌ایم دو فاکتور را اساسی می‌دانیم. اول مبارزات مردم و شرایط انفجاری جامعه که جناحهای مختلف رژیم را از ترس از دست دادن قدرت سلطه‌گری بر مردم، به سازش یا یکدیگر و اتخاذ سیاست جدیدی کشانده و دوم ضرورت تنظیم رابطه‌ای جدید با نیروهای امپریالیستی (علنی کردن رابطه) در جهت تسهیل سرمایه‌گذاری‌های این نیروها در ایران. ولی کسانی که اوضاع جدید را صرفاً دست‌ساز به اصطلاح اصلاح‌گرایان جلوه می‌دهند سعی می‌کنند اگراندیس‌مان کردن تفاوت‌های ذره‌بینی بین شرایط گذشته و امروز، مردم را به پشتیبانی از یک جناح حکومت بکشانند. آنها اینطور جلوه می‌دهند که گویا یک جناح رژیم واقعاً اصلاح‌گراست و پشتیبانی مردم از این جناح باعث شدت‌گیری اصلاحات در جامعه خواهد شد، ولی آنها پنهان می‌کنند که اتفاقاً این مبارزات مردم بر علیه هر دو جناح و کل رژیم جمهوری اسلامی است که بخشی از جناحهای رژیم را به فریادهای دروغین اصلاح‌طلبی کشانده است. تضاد فیما بین جناحها امروز بر سر چگونگی روند و حد و حدود تغییراتی است که سران اصلی رژیم اصل آن را برای مقابله با مردم پذیرفته‌اند. در این زمینه البته وضع آشفته‌ای وجود دارد طیف وسیعی را می‌توان در بین گردانندگان و پیشبرندگان امور جمهوری اسلامی مشاهده کرد. در یک سر این طیف کسانی چون ملاحسنی و نقدی قرار دارند و کماکان از تکه‌تکه کردن مخالفین و به جرتفیل بستن آنها حرف می‌زنند و در سر دیگر کسانی که برای جلب توجه توده‌ها و کنترل مبارزات آنها حتی قربانی شدن رفسنجانی به عنوان یکی از خر مهره‌های رژیم را نیز لازم تشخیص می‌دهند. در این میان خود خاتمی را هم داریم که می‌کوشد از تندروی‌های هم جبهه‌ای‌هایش جلوگیری کند و با "کارگزاران سازندگی" که طرفدار رفسنجانی است.

مدافعین خاتمی استدلال می‌کنند که برای گریز از تمامیت‌خواهی باید به پشتیبانی از جناح به اصطلاح اصلاح‌گرا برخاست و یا با این جناح "همسو" شد. که البته این دومی اصطلاح زیرکانه‌ای است برای کمرنگ کردن واقعیت حمایت و پشتیبانی‌شان از خاتمی و کمتر زشت جلوه دادن این امر. ولی نمی‌گویند که این جناحها که امروز دعوای خانگی با یکدیگر دارند و با همه تمایزشان هدف خود را حفظ سیستم اقتصادی-اجتماعی به‌غایت ارتجاعی کنونی قرار داده‌اند، هنگامی که موفق شوند با فریب توده‌ها و کسب حمایت و پشتیبانی از آنها و یا کمتر از این با بازداشتن آنان از پیشبرد مبارزات خود بحران کنونی را از سر خود بگذرانند، چه وضعی برای مردم به‌وجود خواهند آورد! مردم را به شرکت در انتخابات به نفع خاتمی یا جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان تشویق می‌کنند، ولی نمی‌گویند در صورت اشغال حتی همه کرسی‌های مجلس توسط این جناح کدام قوانین به نفع توده‌های مردم قرار است در آنجا به تصویب برسد؟

تا آنجا که واقعیات عینی گواهی می‌دهند، چه در دو سال پیش که "انتخابات" دوم خرداد برگزار شد و چه امروز که مجلس ششم را با هیاهوی تبلیغاتی بر پا می‌نمایند، در مقابل مردم ایران آلترناتیو انتخاب بین بد و بدتر قرار نداشته است، بلکه سنوالات واقعی که توده‌های ما به‌طور عینی با آن مواجه بوده و هستند این است که بین تمکین به خاتمی و یا عدم اتکاء به او کدامیک را باید انتخاب نمایند. سؤال این است که آیا مردم باید به خاتمی اعتماد نموده و منتظر شوند تا او اوضاع جامعه را به نفع توده‌های میلیونی تحت ستم ایران تغییر دهد و یا برعکس با تشدید مبارزات مستقلانه خویش بر علیه کلیت رژیم (با هر جناح و دسته‌اش) و جلوگیری از هرز رفتن انرژی مبارزاتیشان روندی را پیش ببرند که به سرنگونی جمهوری اسلامی و نابودی ارتجاع خواهد انجامید!

بحث اصلی اینجاست که آیا واقعاً در مقابل مردم ایران همین یک انتخاب بین بد و بدتر قرار دارد؟ آیا به نفع زحمتکشان و ستمدیدگان جامعه نیست که هم بد و هم بدتر را نفی و طرد نموده و به جای بازی در بساط رژیم، راه مستقل خویش را برای رهایی از حاکمیت ننگین جمهوری اسلامی در پیش گیرند؟ (۴)

اپوزیسیون سازشکار در مقابل انتخاب بین بد و بدتر

یکی از اهداف مهم رژیم (هر دو جناح) از به‌راه انداختن تبلیغات پر سر و صدا در مورد انتخابات مجلس ششم و "اساسی" و "سرنوشت ساز" جلوه دادن آن، انحراف افکار عمومی و دور کردن اذهان از مبارزات واقعاً سرنوشت‌ساز جاری کارگران و زحمتکشان می‌باشد. مبارزاتی که امروز با شدت تمام گاه در شکل‌های انفجاری در سراسر کشور جریان دارد و شدت‌گیری و گسترش هر چه بیشتر آن برای تعیین روندهای سیاسی-اجتماعی بعدی و سرنوشت آینده کشور واقعاً حیاتی است (۵).

در مواجهه با این خطر است که اپوزیسیون سازشکار یعنی همه کسانی که منافع خود را در حفظ نظام سرمایه‌داری وابسته ایران می‌بینند و یا کمتر از این از انجام یک انقلاب اجتماعی به رهبری طبقه کارگر بیشتر هراسانند تا حفظ وضع نکبت بار کنونی، خود را به دامان رژیم آویخته‌اند. آنها که ظاهراً از توده‌ها و رنج و محرومیت آنان سخن می‌گویند با

احساس خطر از جانب کارگران و زحمتکشان به کمک رژیم شتافته‌اند تا او را در مهم و حیاتی جلوه دادن "انتخابات" مجلس ششم یاری دهند. همانها که به نوبه خود می‌کوشند با برجسته کردن بیش از حد اهمیت جریان مبارزه در بالا و تضادهای درون حکومت از پررنگی مبارزات جاری در خیابانها بکاهند (۶). به‌راستی که این اپوزیسیون مجبور شده است بین بد و بدتر یکی را انتخاب کند. بدتر برای آنها همان پروسه تحولات انقلابی در جامعه است که مبارزات امیدبخش کنونی کارگران بخشی از آن را تشکیل می‌دهند. از ترس این "بدتر" است که آنها به "بد" یعنی روند "تحولات" خاتمی پناه برده و به آن دل بسته‌اند. (۷)

انتخابات مجلس ششم، گدایی مشروعیت از توده‌ها

اگر نخواهیم عبارت سرنوشت‌ساز را برای انتخابات مجلس ششم به‌کار بریم، یقیناً می‌توانیم بگوئیم که این انتخابات برای رژیم و حامیان و هادیان امپریالیست‌اش بسیار مهم و حیاتی بود.

انتخابات مجلس ششم حدود ۷ ماه پس از جنبش دانشجویی - مردمی ۱۸ تیر بر پا شد. یکی از نتایج گرانقدر جنبش اخیر آن بود که آب پاکی بر روی همه آن تبلیغاتی ریخت که می‌کوشیدند مردم ایران را دلیند به "اصلاحات" خاتمی و در این رابطه مردمی که به سلطه رژیم جمهوری اسلامی تمکین نموده‌اند، جلوه دهند. جنبش ۱۸ تیر انزجار و نفرت توده‌ها از رژیم جمهوری اسلامی را با برجستگی هر چه تمامتر آشکار ساخت و نشان داد که مردم ستم‌دیده ایران جز به سرنگونی کل حاکمیت جمهوری اسلامی به چیز دیگری نمی‌اندیشند. رژیمی که می‌کوشید با برگ خاتمی سلطه خود را مشروع و حاکمیت‌ننگین خود را در نزد توده‌ها مقبول جلوه دهد، پس از جنبش دانشجویی - مردمی ۱۸ تیر در کنار همه بحرانهایش خود را بیش از گذشته با بحران مشروعیت و مقبولیت نیز مواجه دید. برجسته شدن هر چه بیشتر عدم مشروعیت و مقبولیت رژیم می‌بایست به گونه‌ای از ذهن توده‌ها کنار زده شده و زایل گردد. انتخابات مجلس بهترین فرصت برای تحقق این امر برای رژیم بود. در این انتخابات رژیم بیش از هر وقت دیگر به کشاندن توده‌ها به پای صندوق‌های رای نیاز داشت. مسئله به‌هیچوجه این نبود که مردم به نفع کدام جناح رای خود را به صندوق‌ها خواهند انداخت بلکه این نفس شرکت آنها در انتخابات بود که اهمیت داشت و به تعبیری "سرنوشت ساز" بود. مسئله آن بود که حضور مردم در پای صندوق‌های رای در رسانه‌های گروهی منعکس شود. تصاویر آنها با اگراندیس‌مان لازم در تلویزیون‌ها نشان داده شود تا به این ترتیب رژیم بتواند تأثیرات - از نظر آنان "شوم" - جنبش ۱۸ تیر را از بین برده و برای خود به گونه‌ای مشروعیت دست و پا نماید.

انتخابات مجلس ششم برای تغییر افکار عمومی جهان نسبت به رژیم جمهوری اسلامی و بخصوص مردم غرب نیز از اهمیت حیاتی برخوردار بود. رابطه جمهوری اسلامی با امپریالیستها و برعکس که از پایان جنگ ایران و عراق شکل جدیدی یافته و با آشکاری هر چه بیشتری پیش می‌رود (رابطه‌ای که در آن جمهوری اسلامی منابع و ثروت‌های ایران را به حراج گذاشته و بانک جهانی و دیگر کمپانی‌های امپریالیستی همه ساله دسترنج کارگران و زحمتکشان ما را به صورت سودهای کلان نصیب خود می‌سازند)، امروز بنا به الزامات شرایط می‌باید یک رابطه معقول و منطقی جلوه داده شود. تجارت، عقد قراردادهایی برای سرمایه‌گذاری امپریالیستها در ایران، اقدامات بانک جهانی در رابطه با اعطای وام و غیره، همه، تقویت رژیم جمهوری اسلامی از طرف نیروهای امپریالیستی و کمک به او در پیشبرد سیاستهای داخلی‌اش را ایجاب می‌نمود. در این راستا بود که "انتخابات مجلس ششم" مدتی به سرخط اخبار رسانه‌های غربی تبدیل شد و نیروهای امپریالیستی، به‌خصوص امریکا از هیچ کوششی برای مهم و سرنوشت‌ساز و حتی "تاریخی" جلوه دادن آن "انتخابات"، برای مردم ایران و جهان کوتاهی نکردند.

در چنین اوضاعی تحریم انتخابات مجلس ششم از طرف نیروهای انقلابی و مترقی بیانگر درجه هشجاری آنان در مقابل تبلیغات فریبکارانه جمهوری اسلامی و نیروهای امپریالیستی مدافع این رژیم بود که خود نشانگر درجه‌ای از دوستی و صمیمیت آنان با توده‌های رنج‌دیده ایران می‌باشد.

سخن آخر:

آنچه امروز به نام توسعه سیاسی و فاز اصلاحات از آن یاد می‌شود، کوششی برای ایجاد فضای باز کنترل شده‌ای در جامعه می‌باشد.

"انقلاب دوم"ی که گویا در دوی خرداد صورت گرفت، "غرش رعد در آسمان صاف و بی‌ابر" نبود. تا آنجا که به مسایل داخلی جامعه ما مربوط می‌شود خاتمی در شرایطی به ریاست جمهوری برگزیده شد که گسترش انفجارهای توده‌ای کوچک و بزرگ در اقصی نقاط ایران نشان می‌داد که دیگر تحمل وضع موجود برای توده‌های تحت ستم غیرممکن گشته و حتی اقبال بالا دست و بخشهای مختلف خود طبقه حاکم نیز به سختی آن را تحمل می‌کنند. ادعان به ورشکستگی شیوه‌های پیشین سلطه‌گری لزوم ایجاد سیاستها و روشهای جدیدی را برای تداوم سلطه جمهوری اسلامی در جامعه ایجاب می‌نمود. حال خاتمی با شیوه‌های جدید حکومت‌داری در مصدر کار قرار گرفته است تا در

فضای جدیدی که در جامعه ایجاد شده، توده‌ها را به قول خودشان از "فاز انقلاب" به "فاز اصلاحات" بکشاند. به عبارت روشن‌تر، به "فاز اصلاحات" روی آورند تا از "انقلاب" جلوگیری شود. (۸)

اما منظور از "اصلاحات" همانطور که پیشتر نشان داده شد، اصلاحات به نفع توده‌های مردم نیست (مغایرت حرف و عمل خاتمی در رابطه با توده‌ها آنقدر واضح است که فقط با طنز می‌توان از او به عنوان مدافع اصلاحات نام برد. مثلاً آنجا که زبناً از ایجاد شغل برای جوانان سخن می‌گوید و عملاً دسته دسته کارگران را به خاطر پیشبرد برنامه‌های اقتصادی به نفع بانک جهانی از کار بیکار می‌کند)، تحت این عنوان آنها انجام اصلاحاتی را به نفع بخشهایی از طبقه حاکم به آنها وعده می‌دهند و برای آنهاست که در عمل آزادیهای قائل می‌شوند. معنی این واقعیت آن است که امروز جمهوری اسلامی توسط خاتمی و دارودسته‌اش برای کنترل جامعه بحران زده کنونی دست یاری به سوی بخشهایی از طبقه حاکم دراز کرده است و می‌کوشد با میدان دادن به این بخش، نه فقط ناراضیانی آنها را تخفیف داده و خاموش سازد، بلکه توسط آنها مبارزات توده‌ها را کنترل و از مسیر واقعی خود خارج نماید. این سیاست را آنها، به خصوص از تجربه منفی شاه، آموخته‌اند.

شاه با اعمال دیکتاتوری گسترده چندین ساله خود چنان شرایطی در جامعه به وجود آورده بود که وقتی در فضای باز سیاسی حاکم در آن دوره، بخشهایی از طبقه حاکم امکان نفس کشیدن پیدا نمودند، به جای اینکه در مقابل توده‌ها به کمک شاه بشتابند، شرایط را به گونه‌ای دیدند که با مردم بر علیه شاه همسو شدند. این امر برای شاه یک پارامتر منفی بود که در خارج شدن اوضاع از دست وی نقش مهمی ایفا نمود. خطای شاه آن بود که صدای انقلاب مردم را دیر شنید و در استمداد از هم طبقه‌ای‌های خویش که بتوانند با فریب توده‌ها، مبارزات آنان را کنترل نمایند، تعال زورید. حال این جانشینان به حق شاه می‌کوشند از تجربه تلخ شاه بیاموزند. آنها به موقع دست به کار شده و پیش از آنکه "سیل" فرا برسد سعی می‌کنند سدهای لازم را در مقابل آن ایجاد نمایند. امروز باید گفت که اتفاقاً آنها موفق شده‌اند توجهات زیادی را به طرف خود جلب نمایند و با تبلیغات گسترده چنان فضای آلوده‌ای را ایجاد کرده‌اند که تنها با درایت لازم و با تکیه بر خواستها و منافع واقعی طبقات محروم جامعه می‌توان خود را از آن آلودگی محفوظ داشت. واقعیت این است که نه در آن زمان، هنگامی که مثلاً پزشکپور و بنی‌احمد از تربیون مجلس نطقهای غرای فریبکارانه‌ای در تقبیح سیاستهای شاه ایراد می‌کردند و نه امروز که از طرف طبقات استثمارگر انتقادات غلاظ و شداد نسبت به وضع کنونی و یک بخش از رژیم مطرح می‌شود، به خاطر دفاع از مردم نیست و هیچکدام از اصالت برخوردار نبوده و نیستند. تاکید روی این واقعیت از آنجا اهمیت دارد که امروز کسانی خاتمی و دارودسته‌اش را نمایندگان بورژوازی‌ای تصور می‌کنند که به اصلاحات مترقی بورژوازی مشغول است و از این رو دلشان را در پیش او به گرو می‌گذارند. این قبیل افراد که بیش از این منشاء همه بدبختی‌ها و مصائب جامعه را ناشی از اسلام و آخوندها قلمداد می‌کردند، (نه ناشی از سلطه امپریالیسم و بورژوازی وابسته در شکل حکومت آخوندک‌اش) حال در وجود خاتمی ملا، بورژوازی مترقی قرن ۱۸ را می‌بینند که عبا و عمامه را به خود پیچیده و در حال مبارزه با متحجرین غیر بورژوا (لایب فنودال‌ها و اریستوکرات‌ها!!) است و باز نمی‌فهمند که در شرایطی که سیستم امپریالیستی بر سراسر جهان حکمفرمایی می‌کند، بورژوازی از هر نوعی که باشد جز قهر و ارتجاع نمی‌تواند تحویل جامعه دهد. واقعیت این است که گردانندگان جمهوری اسلامی چه معمم و چه غیرمعمم همگی یا خود بورژوا هستند و یا خدمتگزار بورژواها می‌باشند و همه مسئله این است که امروز با رشد و شدت‌گیری مبارزه طبقاتی در جامعه این بورژوازی که همانا بورژوازی وابسته به امپریالیسم می‌باشد، با همه نمایندگان رسمی و غیررسمی‌اش به میدان آمده‌اند تا در شرایط بحرانی جامعه، سیستم امپریالیستی حاکم بر کشور را در مقابل کارگران و زحمتکشان و توده‌هایی که از مطالب این سیستم جانشان به لب رسیده است، نجات دهند.

پاورقی‌ها:

۱_ حزب دمکرات کردستان از مردم درخواست نمود که "نمایندگان مورد اعتماد خود را روانه مجلس نمایند". در پاسخ به آنها باید گفت اگر بپذیریم که تنها افراد انقلابی و مترقی می‌توانند نمایندگان مورد اعتماد مردم باشند، با توجه به قوانین و مقررات انتخاباتی که قبول قانون اساسی جمهوری اسلامی و اصل ولایت مطلقه فقیه و موارد ارتجاعی دیگر از این قبیل را برای کاندیداتوری الزامی ساخته است، افراد مورد اعتماد مردم هرگز نمی‌توانند به مجلس شورای اسلامی راه یابند. حتی با تظاهر به اصطلاح مصلحتی به قبول آن اصول ارتجاعی نیز چنین امری امکان‌پذیر نیست. علاوه بر همه سدها در مقابل کسانی که خواهان کاندیداتوری می‌باشند اول سد هیات‌های اجرایی وزارت کشور قرار دارد که باید مطابق شرایط کاندیداها با موازین جمهوری اسلامی را تأیید نماید و سپس گذشتن از خوان هیات‌های نظارت شورای نگهبان مطرح است. که اخیراً کار غربال کردن کاندیداها را به آنها رساندند که برای اینکه از عدم امکان نفوذ "غیرخودی" در صف کاندیداتورها مطمئن شوند حتی دست به تحقیق در زندگی خصوصی آنان تحت عنوان جمع‌آوری استشهاد محلی زدند. در چنین اوضاعی معلوم است که جز یک مشت افراد سودجو و مرتجع که هرگز نمی‌توانند "نمایندگان مورد اعتماد مردم" باشند کس دیگری امکان راه‌یابی به مجلس نخواهد داشت. برآستی حزب دمکرات به چه دلیل قصد دارد بر تن "خودی‌های" جمهوری اسلامی یعنی دشمنان قسم خورده توده‌های رنج‌دیده و از جمله توده‌های دلاور کردستان لباس "نمایندگان مورد اعتماد مردم" بپوشاند؟!

۲_ مثلاً در نشریه "نیمه اکثریتی" "اتحاد کار" از زبان مصطفی مدنی می‌شنویم که: "خاتمی در پیشبرد برنامه‌اش "جامعه مدنی و حکومت قانون" هنوز به هدف نرسیده ولی جهتی را برگزیده که سر بدین سو دارد". ولی (متأسفانه) حرکت رو به جلوی خاتمی در چشم مردم همچنان یک منحی افول دارد." و "خاتمی فقط توانسته است تعرض

افسارگسیخته جناح راست علیه مردم را تا حدودی مهار کند. اما نتوانسته است انتظارات آنان را برآورده سازد. نتیجه آنکه: "ما باید از کاندیداهای مستقل و نیروهای رادیکال جناح دوم خرداد پشتیبانی کنیم" (اتحاد کار شماره ۶۷) در حالیکه دوستان "راه کارگر" جناب (!) مدنی بیشتر با مستمسک کوشش در تشدید تضادهای درونی حکومت است که ضرورت شرکت در انتخابات به نفع کاندیداهای جناح خاتمی را مطرح ساخته‌اند.

۳_ از نظر "راه کارگر" انطور که در نوشته شالگونی (تک برگه شماره ۶۱) آمده است این انتخاب و کمک مردم به اشغال کرسی‌های مجلس توسط جناح خاتمی گویا موجب تشدید تضادهای درونی حکومت می‌گردد.

۴_ مصطفی مدنی که متوجه چنین سئوالی می‌باشد تحریم "انتخابات" را مساوی اقدامی برای سرنگونی رژیم فرض می‌کند. هر سازمان سیاسی که ... سرنگونی حکومت را در دستور روز دارد، این انتخابات را به طور قطع باید تحریم کند" و آنوقت از اینکه در حال حاضر آلترناتیوی نیست که جای رژیم را بگیرد هشدار می‌دهد: "پرهیز داشته باشیم از اینکه اگر همین امروز حکومت سرنگون شد، مردم، هیچ آمادگی برای حاکمیت بر سرنویشت خویش نداشته باشند".

اولاً تحریم یا شرکت در انتخابات یک امر مربوط به تاکتیک است. بسته به شرایط می‌توان انتخاباتی را تحریم نمود بدون اینکه انقلاب و امر سرنگونی رژیم در دستور روز قرار داشته باشد. اما در مورد آلترناتیو انقلابی چه کسی نمی‌داند که چنین آلترناتیوی تنها در بستر مبارزات توده‌ها شکل گرفته و تکوین می‌یابد. اینان تا زمانیکه چنین آلترناتیوی به‌وجود نیامده است همواره سازشکاری خود را با فقدان آن توجیه می‌کنند. با دعوت توده‌ها به شرکت در انتخاباتی که فقط ممکن است گرهی را برای ارتجاع بگشاید آلترناتیو انقلابی ساخته نمی‌شود.

۵_ جریان رو به رشد این مبارزات، آن دسته از مزدوران رژیم را که ماموریت کنترل و سنگ‌اندازی در مقابل آن را دارند هم اکنون وادار کرده است با احساس ترس از آینده سیاه خود و نظام حاکم فغان برآورند که: "در صورت عدم حل ریشه‌ای و سریع آن (مسایل کارگری) شاهد انفجاری بزرگ در محیط‌های کارگری خواهیم بود که هیچ چیز برای هیچ کس باقی نخواهد گذاشت".

۶_ شالگونی مدعی است که شرکت مردم در "انتخابات" (منظور انتخابات مجلس ششم است) مانع گسترش اقدامات مستقیم و تشکلهای مستقل آنها نمی‌شود... چون "مجموعه‌ای از مبارزات به شدت متنوع و در ظاهر بسیار ناهمگون هستند که انقلاب را پیش می‌رانند". این سخن موقعی درست بود که شرکت مردم در این "انتخابات" واقعاً در خدمت امر انقلاب قرار می‌گرفت در حالیکه بر عکس، کشیده شدن توده‌ها به بساطی که رژیم گسترده در شرایط مشخص کنونی در نقطه مقابل رشد مبارزات آنها و به ضرر رشد جریان انقلاب می‌باشد.

۷_ اتفاقی نیست که یونسی وزیر اطلاعات رژیم در طی سخنرانی که چندی پیش ایراد نمود از اینکه نیروهایی از اپوزیسیون (و به‌خصوص کسانی که قبلاً به مبارزه مسلحانه با رژیم مشغول بودند) به حمایت از جمهوری اسلامی در برگزاری انتخابات مجلس ششم برخاسته‌اند، به خود بالید. البته باید متذکر شد که این بخش از اپوزیسیون از دو دسته نیروهای ضد مردمی و نیروهای خرده بورژوازی که همواره در توهّم به سر می‌برند و به آسانی فریب تبلیغات رژیم را می‌خورند تشکیل یافته است.

۸_ در این رابطه مسئله مهم دیگری که اکیداً باید مورد توجه قرار گیرد رابطه فیما بین جمهوری اسلامی و امپریالیست‌هاست. خاتمی در تداوم و تکمیل سیاستهای رفسنجانی برنامه‌ای را دنبال می‌کند که در خدمت ایجاد زمینه‌های هر چه بیشتری جهت رشد و گسترش سرمایه‌گذارهای امپریالیستی قرار دارد. بنا به چنین الزاماتی و به منظور تقویت جمهوری اسلامی در مقابل توده‌های رنج‌دیده ایران، امپریالیست‌ها امروز می‌کوشند ضمن "عادی" کردن رابطه خود با رژیم، به تدریج عنوان تروریسم و بنیادگرایی اسلامی را در تبلیغات جهانی خویش از جمهوری اسلامی حذف نموده و آنرا به جمهوری مدافع اسلام معتدل و رژیم میانه‌رو ملقب سازند.